

واکاوی اسطوره‌ی ضحاک

چکیده

مطالعه و شناخت اساطیر ملی، از آن جهت که تاریخ رشد تمدن و فرهنگ یک مرز و بوم را باز می‌شناسد، اهمیت بسیار دارد. اسطوره‌ی ضحاک و نظایر آن در فرهنگ اساطیر ایران، هم‌چون صندوقچه‌ای، آرمان‌ها، تخیلات و امید و آرزوها و یادهای تلخ و شیرین و فضایی متضاد را در خود جای داده است که انطباق بسیاری از آن‌ها در هر عصری از اعصار، می‌تواند متفاوت باشد. سیمای ضحاک در شاهنامه با آن‌چه در متون اوستایی آمده دارای تفاوت‌هایی است و از دهای سه پوزه و سه سر و شش چشم و هزار نیرنگ به پادشاهی ستمگر و عرب‌تبار، با مارهای بر رسته از دو کتف تغییر یافته است. شباهت‌هایی میان اسطوره‌ی ضحاک با اساطیر ملل دیگر، از جمله یونان و سرگذشت پرومته، دیده می‌شود. هم‌چنین، گروهی از محققان منشأ تاریخی برای اسطوره‌ی ضحاک قائل شده و آن را با جنگ‌های میان ایرانیان قدیم علیه ستمگری و بیداد و صراحتاً به یکی از نهضت‌های مردمی در دوران کهن نسبت داده‌اند. توصیف‌هایی که در برخی متون پهلوی درباره ضحاک آمده، شباهت‌های بسیاری با سرگذشت دجال دارد و همین امر باعث پیوندهایی میان این دو گشته، چنان که مؤلف تاریخ سیستان ضحاک و دجال را یکی دانسته است.

واژه‌های کلیدی:

شناخت اساطیر، انطباق تاریخی اسطوره‌ی ضحاک، ضحاک در اوستا، اساطیر یونان، ضحاک و دجال

مقدمه

مطالعه اساطیر یک قوم در همه ابعاد آن ما را یاری می‌دهد تا تاریخ رشد تمدن و فرهنگ آن قوم را بازشناسیم و از آن‌جا که بسیاری از سنت‌ها و اعتقادات با وجود آن‌که با روح دین و تمدن یگانه نیست، سرسختانه باز می‌مانند و در درون عقاید امروزی ما جای می‌گیرند، چه بسا چنین مطالعه‌ای ما را به گوشه‌هایی از آداب و عادات کهن خود که هم‌چنان در میان ما زنده است، راهنما گردد.^(۱)

در فرهنگ اساطیر ایران، ضحاک (اژی‌دهاک) تجسم تمامی پلیدی‌ها و زشتی‌هایی است که در پهنه تاریخ جهان هر از چندگاه ظاهر می‌شوند و بیداد و تباهی را بسط می‌دهند. در تاریخ زندگانی بشر، ضحاک صفات بسیاری بوده‌اند که با حکومت بر جهان و مردم فریبی و بیدادگری، چهره‌ی حق را پوشانده و قوم یا ملتی خاص را تحت سلطه‌ی خود گرفته‌اند، شب زندگانی که ابلیس راهشان را زده و از انسانیت عاری‌شان ساخته است.

ضحاک در شاهنامه، که بخشی از تاریخ اساطیری ایران را شامل است، تجسم شر و بدی است و وقتی بر جهان حکم فرماست، ستیز میان خوبی و بدی به نفع او خاتمه می‌یابد و تاریکی و وحشت و اختناق سراسر جهان را فرامی‌گیرد. ورود ضحاک به صحنه پادشاهی جهان با تباهی و تیرگی همراه است و چون او بر جهان سلطنت می‌یابد، دانشوری و فرزاندگی از میان می‌رود و نامردی و نیرنگ جایگزین می‌گردد. مارهای رسته از دو کتف او اگر چه در روایت فردوسی هدیه ابلیس‌اند و از بوسه‌گاه او بر دوش پادشاه (ضحاک)، رویده‌اند، اما به راستی باید گفت هر دو نمادی از فکر و اندیشه ناپاک و بی‌شمار می‌روند که بدین سان تجسم یافته‌اند؛ اندیشه‌ای که هیچ‌گاه دادگری و نیک‌خواهی را تجربه نکرده است. باید گفت، ظلم و ستمی که امروز در پهنه جهان بر برخی از مردم کشورهای روا داشته می‌شود، تکرار همان مردم‌کشی‌هاست که در تاریخ اساطیری ما ضحاک را خوشایند بود و وقتی خون بی‌گناهان بر زمین می‌ریخت و مغز سر انسان‌ها را خارج می‌نمود، آرامش و تسکین می‌یافت.

«اسطوره‌ی ضحاک و نظایر آن را باید چون صندوق جادو و انبانه‌ی افسانه و افسونی دانست که وقایع و حوادث قدیم و جدید و حقیقت و واقع و افسانه و آرمان و تخیلات و امیدها و آرزوها و

یادهای تلخ و شیرین و قضایای متضاد را در خود جای داده و انطباق آنها با واقعیات گوناگون بر حسب تمایل و دانش و تخیل و عقاید هر نسل و عصری از اعصار، می‌تواند متفاوت باشد.^(۳)

«آن‌چه که آشکار است، ضحاک یک نماد است، یک کنایه و یک رمز که مطابق معمول در قالب یک اسطوره‌ی با این همه شگفتی بیان شده است.»^(۳)

ضحاک در داستان ملی ایران (شاهنامه) از یک سو نماینده ازلی و ابدی بیدادگری و خون‌خواری و چیرگی بیگانگان و از سوی دیگر رمز قهر الهی و پادافره خودکامگی و ناسپاسی و برگشتن از راه یزدان‌شناسی و پایان کار جمشید است و کاوه و فریدون نمودار لازمان و لامکان نجات بخشی و مبارزه با بیدادگری و عدم سلطه بیگانگان به شمار می‌روند.^(۴)

سیمای ضحاک در اوستا و مقایسه آن با شاهنامه

سیمای ضحاک در شاهنامه با آن‌چه در اوستا آمده، متفاوت است. در اوستا، ضحاک ازدهایی است «سه کله، سه پوزه، و شش چشم»^(۵) که می‌خواهد جهان را از مردمان تهی سازد. اما در شاهنامه پسر مرداس عرب، صاحب سلطنت هزار ساله و پادشاهی خودکامه و ستمگر است که مارهایی از کتف‌هایش روییده‌اند و او باید برای حفظ جان خویش از گزند مارها، مغز سر انسان را خوراک آن‌ها سازد. به‌طور کلی، در شاهنامه ضحاک با اهریمن پیوندی تنگاتنگ دارد و به واسطه او پدرش رامی‌کشد و اعمال غیرانسانی دیگری را نیز مرتکب می‌شود. «آن‌چه مسلم است این است که از ضحاک در اوستا به عنوان شاه، ذکر نرفته است، بلکه از او به‌عنوان دُرُوجی که اهریمن بر ضد جهان مادی آفریده، یاد شده است. در اوستا سخن از نشستن او به‌جای جمشید نیست و حتی سخنی از این نیست که فرمان‌روای جهان بوده و سلطنت را از دست او بیرون آورده است.»^(۶)

نتیجه پژوهش درباره‌ی ضحاک در متن اوستا چنان است که خاطره‌ای چنان تلخ از بیداد و جفایش باقی مانده که در اوستا به صورت ازدها و مار که جانوری است مودّی و اهریمن آفریده، درمی‌آید و به شکل جانوری مهیب توصیف می‌شود با سه کله، سه پوزه، شش چشم و هزار چستی و چالاکی. اسطوره ضحاک بیشتر به تغییرات بنیادی در ساختار جامعه طبقاتی ایران وابسته است.^(۷)

در متون ایران قدیم- از جمله اوستا- نام ضحاک به شکل‌های متفاوت آمده است. نام او در اوستا «اژدی‌دهاک» است و این نام در متون پهلوی نیز ذکر شده و ضحاک می‌تواند تازی شده‌ی «دهاک» در زبان پهلوی باشد که خود پاره دوم از واژه «اژدی‌دهاک» در اوستاست. «دهاک» در اوستا عفریتی هایل معرفی شده که تریثانه (فریدون) او را می‌کشد. «جی‌گر» خاورشناس آلمانی و دکتر جستی در تاریخ ایرانیان قدیم «دهاک» (اژی‌دهاک) را مجموعه مصائب و بلایایی که به آرین‌های قدیم روی آورده بود، می‌شمارند. نلدکه، مستشرق معروف، معتقد است «اژدی‌دهاک» همین اژدهای پارسی جدید یا «دهاک» قدیم است که معرب آن را «ضحاک» نوشته‌اند.^(۸)

دکتر کزازی می‌نویسد: «دهاک پتیاره‌ای است فرجام شناختی. او در اوستا جاننداری است سه پوزه و سه سر و شش چشم و هزار نیرنگ، دیو بس نیرومند دروغ و فریب است. اهریمن وی را چونان برترین مایه دروغ و فریب برای نابودی جهان استومند و پیکرینه و تباهی جانداران پدید آورده است.»^(۹)

شباهت‌های اسطوره‌ی ضحاک با اساطیر سایر ملل جهان

برخی از محققان برآنند که ضحاک (دهاک) در ادبیات دوره پهلوی و نیز شاهنامه شکل تغییر یافته‌ی «داسه» اژدهای ذکر شده در «ریگ ودا» است. دکتر ذبیح‌ا... صفامی گوید: «همچنان که جم از رجال هند و ایرانی در اوستا به صورتی تازه که با تاریخ و ملیت قوم ایرانی موافق تر است درآمد، همچنان، «داس» یعنی اژدهای سه سر و شش چشم ودا نیز بنا به روایات ایرانی اندکی تغییر صورت داد و بر مهاجمان اژدهافش مردم کش سامی که از کلد و آشور می‌آمده و بلاد ایران را با خاک یکسان می‌کرده و باز می‌گشته‌اند منطبق گشت، ولی با تمام این احوال، آثاری از داستان و روایت اصلی هند و ایرانی در این داستان باقی ماند.»^(۱۰)

در «پژوهشی در اساطیر ایران» آمده است: «محملاً می‌توان انگاشت که در دوره‌ی ادبیات پهلوی، شخصیت کهن نیم اسطوره‌ای- نیم تاریخی دیگری با شخصیت اژدهاگونه‌ی ضحاک که همه؛ اساطیری است در می‌آمیزد و ضحاک‌کی مار دوش- بازمانده اژدی‌دهاک سه سر- و پادشاه،

پدید می‌آید. ممکن است آن شخصیت شاهانه معرّف قیام بومی مردم ایران بر ضد اشرافیت آریایی باشد که در اساطیر به صورت قیام شاه بیگانه درآمده است.»^(۱۱)

در جایی دیگر گفته شده: «اژدی دهاکه اوستا یادآور «ویشوه روپه» در اساطیر باستانی هند است که با «دهره آتشین» (صاعقه) ایندیره، کشته می‌شود. هویت هند و ایرانی این موجود اهریمنی از قدمت اساطیری آن حکایت می‌کند، ولی اوصاف اژدی دهاک اوستا و احتمالاً با هسته‌ی تاریخی مبهمی بی‌ارتباط نیست.»^(۱۲)

علاوه بر این، شباهت‌هایی میان اسطوره‌ی ضحاک با روایات اساطیری یونان دیده می‌شود. از جمله، در داستان «پرومتئوس» (prometeheus) است. در اساطیر یونان، «ژئوس» (zeus)، خدای خدایان، نسبت به «پرومته» (الیه آتش) خشم و عصبانیتی شدید می‌گیرد؛ به واسطه‌ی آن که «پرومته» آتش را در اختیار انسان‌ها نهاده و به آنان خدمت نموده و اسرار خدایان را بر ملا ساخته است. ژئوس به عنوان مجازات این گناه، پرومته را در کوه قفقاز به بند می‌کشد و کرکسی مأمور می‌شود تا هر صبحگاه سینه‌ی پرومته را بشکافد و قلبش را بیرون بکشد و از دلش بر روی زمین خون بریزد. ضحاک نیز در اساطیر ملی ایران وقتی به دست فریدون اسیر می‌شود و قصد جانش را می‌کنند، فرشته‌ای ظاهر می‌شود و فریدون را از کشتن ضحاک باز می‌دارد و به او امر می‌کند تا ضحاک را در دماوند کوه به بند کشد تا خون دلش بر زمین ریزد:

بیامد هم آن گه خجسته سروش به خوبی یکی راز گفتش به گوش
 که این بسته را تا دماوند کوه ببر همچنان تازیان بی گروه...
 بیاورد ضحاک را چون نوند به کوه دماوند کردش به بند...
 فرو بست دستش بر آن کوه باز بدان تا بماند به سختی دراز
 بستش بر آن گونه آویخته «وز او خون دل بر زمین ریخته»^(۱۳)

نگاه تاریخی به اسطوره‌ی ضحاک

اسطوره ضحاک در فرهنگ ملی ایرانیان، برخی نگرش‌های تاریخی را نیز برتابیده است و سابقه‌ی آن به تاریخ قدیم ایرانیان باز می‌گردد. آن‌چه مسلم است، اسطوره ضحاک و فریدون و

قیام کاوه در چارچوب روح ایرانی ناظر به اساطیر ابتدائی و افسانه‌ای قبل از استقرار و تأسیس رسمی دولت و قلمرو قوم ایرانی و پیش از جدایی اقوام ایرانی و تورانی و بخش کردن جهان توسط فریدون میان فرزندانیش- ایرج، سلم و تور- است که به طور طبیعی با یادهای مبهم ادوار آغاز و انجام قوم ماد و ظهور دولت پارس، پیوند خورده است.

«ضحاک یا اژدها یا بیوراسپ اگر چه با مشخصات اساطیری ظاهر می‌شود، ولی در واقع رمز مرکبی از خاطره‌های دور دست و مخلوط ایرانیان از وقایع و حوادث متعددی است که از تاخت و تاز و قتل و غارت و تسلط شاهان آشور و بابل پیش از تشکیل و تأسیس دولت ماد آغاز می‌شود و با اسطوره‌ی اژدی‌دهاکِ خطرناکِ اوستا که با سه سر و سه پوزه و شش چشم بر بابل فرمان می‌راند، بارور می‌شود... در روح و مفاد کلی داستان قیام کاوه‌ی آهنگر، خاطره‌ی بسیار دور ولی روشنی از به ستوه آمدن و کوشش‌های متمدنی قبایل و طوایف ماد برای ایجاد وحدت و تشکیل دولتی بزرگ و اتحاد با اقوام مجاور برای مقابله با بیداد و تجاوز اقوام و دولت‌های آشور و کلد و هم‌چنین مساعی طوایف پارس برای اتحاد و تأسیس دولت بزرگ ایرانی را ممزوج و مخلوط با حوادث گوناگون و قیام‌های فراموش شده‌ی مردمی، علیه ستمگری و بیداد در زمان‌های دور و نزدیک منعکس است و واقعیت یکی از این نهضت‌ها در دوران باستان به‌عنوان هسته‌ی اصلی و منشأ ابتدائی این داستان بعید نیست.» (۱۴)

در «دانشنامه‌ی ایران باستان» نیز به جنبه‌ی تاریخی اسطوره‌ی ضحاک اشاره شده و آمده است: «از لحاظ تاریخی هرگاه بر آن باشیم تا به اژدی‌دهاک جنبه تاریخی ببخشیم، باید متوجه جنگ و ستیزه‌هایی میان ایرانیان و ساکنان بین‌النهرین شویم که در تاریخ قدیم دارای سابقه‌ای فراوان است.» (۱۵)

در تاریخ و جغرافیای کشور افغانستان هم واژه «ضحاک» اهمیتی داشته و امروز نیز؛ نزدیک شهر «بامیان» بقایای شهر ضحاک موجود است و به همین اسم نامیده می‌شود. (۱۶)

ضحاک و دجال

در «تاریخ سیستان» آمده است: «... به ناحیت رون و جول یکی ریگ است بزرگ اندرا برا [بر] کوه به بالا برشده، چون به نزدیک آن مردم شود، اگر هیچ چیزی آلوده بر آن فکند، آن ریگ بنالد، چنان که رعد بنالد، و این از عجایب هاست، و چنان می‌گویند که از آن ریگ به زیر زمین اندرگشادست تا کوه دماوند که افریدون ضحاک را آن جابند کرد و به زندان کرد، و اندر خبر چنان است که دجالی که به آخرالزمان بیرون آید هم ضحاک است و هنوز زنده است تا آن گاهی که بیرون آید. و عیسی - علیه السلام - از آسمان به زمین آید و او را هلاک کند و حسین بن علی بن طالب [ع] را پرسیدند از حدیث دجال، جواب داد بدین دو بیت...» (۱۷)

چنان که مشهود است، در «تاریخ سیستان» ضحاک به طور آشکار همان دجال در آخرالزمان دانسته شده است. علاوه بر این، وجود برخی همانندی‌ها میان ضحاک و دجال، برخی از محققان را بر آن داشته تا مبنا و مأخذ افسانه‌ی دجال را پیدا آمده از روایاتی درباره‌ی ضحاک بدانند. از جمله این‌که هر دو (ضحاک و دجال)، دارای هزاران نیرنگ و زشتی‌اند، هر دو مدتی طولانی در بند کشیده می‌شوند و در آخرالزمان، بندگسسته و به ایجاد آشوب می‌پردازند و سرانجام کشته می‌شوند. به موجب روایات پهلوی، و به طور کلی در ایران باستان، پیوند دجال با اسطوره‌ی ضحاک ملموس و قابل توجه است؛ چنان‌که به موجب روایات پهلوی، در آخرالزمان «دهاک» از کوه دماوند بند می‌گسلد و به خرابی و تباهی می‌پردازد تا سرانجام به دست گرشاسپ کشته می‌شود. هم‌چنین در اوستا یکی از نام‌های ضحاک «دروغ» (دیو دروغ) است؛ دجال نیز از نظر زبان‌شناسی به معنی دروغ است. (۱۸)

ارجاعات

۱. مهرداد بهار: پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۷
۲. منوچهر مرتضوی: فردوسی و شاهنامه، ص ۱۲۲
۳. هاشم رضی: دانشنامه ایران باستان، ص ۲۵۸
۴. منوچهر مرتضوی: همان مأخذ، ص ۱۲۴
۵. جلال الدین کزازی: مازهای راز، ص ۱۱
۶. مهرداد بهار: همان مأخذ، ص ۱۹۰
۷. هاشم رضی: همان مأخذ، ص ۲۶۳
۸. حسن هادی: سرگذشت کشتی رانی ایرانیان، ص ۳۰۰
۹. جلال الدین کزازی: نامه باستان، ج ۱، ص ۳۰۰
۱۰. ذبیح ا. صفا: حماسه سرایی در ایران، ص ۴۵۸
۱۱. مهرداد بهار: همان مأخذ، ص ۱۹۱
۱۲. منوچهر مرتضوی: همان مأخذ، ص ۱۱۸
۱۳. شاهنامه فردوسی، ج ۱ و ۲، ص ۶۴
۱۴. منوچهر مرتضوی: همان مأخذ، صص ۱۱۸-۱۲۱
۱۵. هاشم رضی: همان مأخذ، ص ۲۵۸
۱۶. برای اطلاع بیشتر، رک: سرگذشت کشتی رانی ایرانیان، ص ۳۰۱ به بعد
۱۷. تاریخ سیستان (تصحیح محمد تقی بهار)، صص ۵۹-۶۰
۱۸. برای اطلاع بیشتر، رک: دانشنامه ایران باستان، ص ۲۷۱ و ۲۷۴

منابع و مآخذ

- بهار، مهرداد: پژوهشی در اساطیر ایران، چاپ چهارم، نشر آگه، تهران، ۱۳۸۱
- بهار، محمد تقی (تصحیح): تاریخ سیستان، چاپ اول، انتشارات معین، تهران، ۱۳۸۱
- رضی، هاشم: دانشنامه ایران باستان، ج ۱، چاپ اول، نشر سخن، تهران، ۱۳۸۱
- صفا، ذبیح‌الله: حماسه سرایی در ایران، چاپ پنجم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۹
- کزازی، جلال‌الدین: مازهای راز: چاپ دوم، نشر مرکز، تهران ۱۳۸۰
- _____: نامه باستان (گزارش شاهنامه فردوسی)، چاپ اول، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۸۱
- مرتضوی، منوچهر: فردوسی و شاهنامه، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۲
- هادی، حسن: سرگذشت کشتی رانی ایرانیان، ترجمه‌ی احمد اقتداری، چاپ اول، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۲
- شاهنامه فردوسی، (براساس نسخه جلدی چاپ مسکو) چاپ اول، انتشارات ققنوس، تهران، ۱۳۷۸

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی